

نقد چاپ سنگی فرهنگ مؤیدالفضلا (فصول عربی و ترکی)

مریم شایگان

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

فرهنگ لغت از جمله منابعی است که در طول روزگاران نگاه دارنده زبان، فرهنگ و دانش یک ملت به شمار می‌آید. روابط دینی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ملت‌ها با یکدیگر، همواره تأثیر بسزایی در به وجود آمدن این گونه آثار داشته است. به همین دلیل می‌بینیم که از یک سو ایرانیان، پس از ظهور اسلام، رفته رفته به تألیف کتاب‌های لغت عربی همت گماشتند و از سوی دیگر، مردمی که در دیار هندوستان به سر می‌بردند، به تألیف فرهنگ لغات فارسی و واژگان دخیل پرداختند که از بین آنها، فرهنگ مؤیدالفضلا که در سال 925 ه. ق. به وسیله «محمدبن لاد دهلوی» با در نظر گرفتن حرف اول که واژه «کتاب» نامیده شده و نیز حرف آخر با عنوان «باب» و در سه فصل عربی، فارسی، ترکی تألیف شده، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

این فرهنگ ارزشمند تنها دوبار در کشور هند، در دو جلد منتشر شده که متأسفانه این نسخه، در بسیاری جاها از دقت و امانت‌داری خالی است؛ بنابراین در این‌جا بر آن شدیم تا ضمن تصحیح فصول عربی و ترکی، با روشی التقاطی بین سه نسخه خطی مجلس، دانشگاه تهران، آستان قدس و نیز چاپ هندی، پاره‌ای از اشکالات و اشتباهات چاپ هند را خاطر نشان سازیم.

کلیدواژه‌ها: مدخل، معنی، چاپ هند، کتاب، باب.

تاریخ دریافت مقاله: 86/9/25

تاریخ پذیرش مقاله: 86/12/13

این مقاله برگرفته از پایان‌نامه دکتری نویسنده است. استاد راهنما: دکتر محمدصادق بصیری / استادان مشاور: دکتر ناصر محسنی‌نیا. دکتر محمدرضا صرفی.

Email: shayegan ai auk-ac-ir

مقدمه

فرهنگ‌نویسی از تلاش‌های بنیادینی است که ایرانیان، پس از ظهور اسلام، در پیدایش و گسترش آن نقش بسیاری داشته‌اند. گرایش به دین اسلام و آمیختگی زبان عربی و فارسی، از جمله عواملی است که سبب شده در کنار زبان فارسی، به زبان عربی و ثبت و نگهداری آن توجه ویژه‌ای شود.

از اوایل قرن دوم هجری قمری تا اواخر قرن هفتم، در ایران و آسیای میانه، فعالیت‌های بسیار و شایان توجهی در این زمینه صورت گرفت؛ اما از اوایل قرن هشتم تا سیزدهم به دلیل آشفتگی‌های سیاسی و

اجتماعی در این سرزمین‌ها و شرایط و اوضاع مناسب اجتماعی - سیاسی و فرهنگی در هندوستان و رواج زبان و ادب فارسی در آن، هند در فرهنگ‌نویسی جانشین ایران و آسیای میانه شد؛ به گونه‌ای که نویسندگان بسیاری به تألیف فرهنگ لغات فارسی و واژگان دخیل پرداختند. از جمله فرهنگ‌های نام‌آوری که در این سرزمین به رشته تحریر درآمد و مرجع و منبع فرهنگ‌نویسان پس از خود قرار گرفت، فرهنگ مؤیدالفضلاست که در سال 925 ه. ق، زمان اوج و شکوه فرهنگ‌نویسی در هندوستان، به وسیله «محمد بن لاد دهلوی» تألیف شده است. این کتاب براساس حروف تهجی تنظیم شده و به دلیل آن که فرهنگ مذکور، به قصد سهولت و درک متون شعری نوشته شده، افزون بر حرف اول، حرف آخر نیز مورد توجه قرار گرفته است؛ به این ترتیب که حرف اول را «کتاب» و حرف آخر را «باب» نامیده است. هر باب، مشتمل بر سه فصل عربی، فارسی و ترکی است. از آن‌جا که نگارنده براساس سه نسخه خطی و نیز نسخه چاپی هند و با اساس قرار دادن اقدم نسخ، مجلس شورای ملی، تنها به تصحیح فصل‌های عربی و ترکی این فرهنگ اقدام ورزیده؛ بنابراین سعی شد ابتدا تاریخچه‌ای مختصر از فرهنگ‌های عربی و نیز فرهنگ‌نویسی در هند ذکر شود و سپس با ذکر نمونه‌هایی چند، پاره‌ای از اشکال و اشتباه‌هایی که در نسخه چاپی هند - که تنها مجموعه چاپی فرهنگ مؤیدالفضلا به شمار می‌آید - مشاهده می‌شود، بیان گردد.

تاریخچه فرهنگ‌های عربی

فرهنگ لغت یا لغت‌نامه از جمله منابعی است که زبان و فرهنگ هر ملتی را از تندباد حوادث و غبار گذشت زمان و فراموشی نگاه می‌دارد؛ زیرا لغات، اصطلاحات و کنایات هر ملت، در طول زمان و به سبب تغییرات اجتماعی، سیاسی و ادبی به گونه‌ای دگرگون می‌شود که تنها به یاری همین کتاب‌ها و مراجعه به آنها می‌توان زبان و فرهنگ گذشتگان را از خلال آثارشان دریافت و با آنها ارتباط برقرار کرد. این امر، نه تنها برای آگاه‌شدن از گذشته ادبی و فرهنگی هر ملت بسیار اساسی و مؤثر است، بلکه گام نخست برای رویارویی ملت‌ها و کشورها و ایجاد ارتباط و شناخت آنها از یکدیگر نیز به شمار می‌آید. بنابراین افرادی که به این کار همت گماشته‌اند، همواره در رشد و بالندگی و پاسداری از آن زبان کوشیده‌اند. بررسی در تاریخ فرهنگ‌نویسی به ما نشان می‌دهد که مردم هنگامی به گردآوری و نگاشتن لغات خود می‌پردازند که با ملت‌ها و کشورهای دیگر، روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برقرار کنند؛ حال هر چه این روابط نزدیک‌تر و زیادتر باشد، بیشتر و کامل‌تر به فرهنگ‌نامه‌ها و دستور زبان‌ها توجه می‌شود؛ چنان که می‌بینیم، اعراب پیش از اسلام، تا زمانی که دور از روابط وسیع اجتماعی و علمی بودند، برای استمرار حیات خود جز امرار معاش و جنگ و غارت‌گری به چیزی دیگر نمی‌اندیشیدند؛ اما با ظهور اسلام و سیطره آن در شرق و غرب عالم، هنوز بیش از نیم قرن نگذشته بود که آنها با اقوام ایرانی، رومی، مصری و یونانی آمیختند و در مسیر این ارتباطات، رفته‌رفته، از اصطلاحات و

زبان‌های اقوام غیرعرب تأثیر گرفتند. بنابراین بیم آن بود که زبان عربی تحریف شود و تکلم غلط - که در نزد عرب بزرگ‌ترین عیب بود - رواج یابد. این بود که برای جلوگیری از این خلل و فساد، ضبط لغات و تدوین قواعد صرف و نحو امری ضروری شد. افزون بر این، از آن‌جا که اسلام یک دین جهانی به شمار می‌رفت و دستورات آن آسمانی و به زبان عربی و برای همه مردم از جانب خدا نازل شده بود؛ بنابراین، کشورها و اقوام دیگری که به آن ایمان آوردند، برای یادگیری واجبات و تکالیف دینی خود و حتی دسته‌ای که بر آیین و کیش پیشین خود استوار ماندند، برای حفظ حقوق و منافع خود، ناگزیر به آموختن زبان قوم عرب شدند. همه این عوامل سبب شد که توجه به زبان عربی خیلی زودتر از دیگر زبان‌ها ظاهر شود.

از قرن اول تا اوایل قرن دوم ه. ق علوم صرف و نحو و لغت مستقل از یکدیگر نبودند. تدوین لغات هم به این صورت بود که الفاظ را با توجه به معانی آن، به دسته‌های گوناگون تقسیم می‌کردند و هر دسته‌ای را در باب و فصلی جداگانه قرار می‌دادند و آن کتاب را به نام همان موضوع می‌نامیدند، مانند: کتاب‌های الابل، المصادر و غریب القرآن.

از اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم، همزمان با عصر عباسی که سه علم صرف و نحو و لغت از یکدیگر جدا شدند، در اثر تشویق بزرگان و دانشمندان ایرانی - که به طور مستقیم و یا غیرمستقیم در دستگاه خلافت دخالت داشتند - علم لغت به مرحله نوینی رسید و دانشمندان این فن، آن را به کمال رساندند. از جمله آثار مهمی که در این عصر به وجود آمد و تأثیر بسیار زیادی بر فرهنگ‌های پس از خود گذاشت، عبارت است از: العین تألیف خلیل بن احمد فراهیدی از دی یمنی (170 - 100 ه. ق).

خلیل کتاب خود را برای اولین بار براساس حروف تهجی و برحسب مخرج تلفظ آنها مرتب ساخت؛ بدین ترتیب که از حروف حلق شروع کرد، بعد به حروفی که از لب می‌آید، پرداخت و سه حرف عله «و، ا، ی» را پس از همه قرارداد و چون اولین حرف کتاب، «عین» بود، بنابراین به همین نام معروف شد.

البته پاره‌ای از محققان منشأ شیوه لغت‌نویسی خلیل را تقلیدی از هندیان می‌دانند که در ضبط لغات سانسکریت از حروف حلق شروع کرده و سپس به حروف شفوی پرداخته‌اند. (سلطانی 1373: 189 و برهان قاطع: ذیل واژه)، اما دکتر شهیدی بر این باور است که: «این تصور «توهمی است که از صرف تشابه ناشی شده است.» (شهیدی 1373: 179)

در قرن سوم، از یک سو به دانشمندانی برمی‌خوریم که در کنار صرف و نحو، به علم لغت و نوشتن کتاب‌هایی در این زمینه هم پرداخته‌اند، مانند «اخفش بلخی»، «ابن السکیت دورقی اهوازی»، «ابوالحسن استرآبادی»، و از سوی دیگر، به کسانی برمی‌خوریم که بیشتر تلاش خود را صرف تکمیل فن لغت‌نویسی و جست‌وجوی کامل الفاظ، اصطلاحات و معانی عربی نموده‌اند، مانند «ابوحاتم سجستانی» (متوفی 255 ه. ق) مؤلف کتاب الحشرات و الوحوش و ابوالعباس مبرد» (210-285) صاحب کتاب الکامل.

در قرن چهارم به واسطه رواج صنایع لفظی در منشآت، فن لغت‌نویسی بیش از گذشته مورد توجه و نیاز قرار گرفت؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از لغت‌نویسان، از طبقه مترسلان به شمار می‌آمدند، مانند ابن‌عمید (متوفی 360 ه. ق)، ابوبکر خوارزمی (متوفی 383 ه. ق)، بدیع‌الزمان همدانی (متوفی 398 ه. ق) و صاحب بن عباد. از میان کسانی که در این عهد به فن لغت اشتغال داشتند، می‌توان از دو نفر نام برد که هر کدام بنا به دلیلی از دیگران گوی سبقت را ربوده‌اند: اول، «صاحب بن عباد» در تألیف *محیط‌اللغه* در هفت مجلد، و دوم، «جوهری فارابی» (متوفی 398 ه. ق) به سبب کتاب *تاج‌اللغه* و *صحاح‌العربیة* که بیشتر به همان صحاح معروف شده است. جوهری برای نوشتن کتابش، خود به دیار عرب رفت و با اعراب بادیه‌نشین معاشرت نمود تا صحت مطالب خود را به دست آورد؛ بنابراین، فرهنگ صحاح، اعتبار و اهمیت ویژه‌ای دارد.

در قرن پنجم، به لغت‌نویسانی برمی‌خوریم که از شهرت خوبی برخوردار بودند؛ مانند «ثعالبی نیشابوری» (متوفی 429 ه. ق) مؤلف دو کتاب محکم و مخصّص که از بهترین کتاب‌های لغت این قرن به شمار می‌رفته‌اند. محکم به شیوه‌العین تدوین شده و نویسنده در ضبط لغات و معانی آنها دقت زیادی کرده و از مأخذهای شعری معتبر نیز در کتاب خود بهره برده و دیگر «راغب اصفهانی» مؤلف *مفردات‌القرآن*، همچنین «احمد زوزنی» (متوفی 486 ه. ق) صاحب کتاب *المصادر* - لغت‌نامه عربی به فارسی - که براساس حرف آخر تنظیم شده و «بهترین ترجمه فارسی لغت عربی را به ما می‌دهد، یعنی ترجمه‌ای مطابق و جزل و جزم» (زوزنی 1374: مقدمه)

همچنین در قرن‌های ششم و هفتم، فن لغت‌نویسی ادامه می‌یابد و دانشمندانی با آثار ارزشمند ظهور می‌کنند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: «حریری» (متوفی 516 ه. ق) مؤلف *درة‌الغواص* و دیگر «میدانی نیشابوری» (متوفی 518 ه. ق) صاحب *مجمع‌الامثال و السامی فی الاسامی*، - فرهنگ تازی به فارسی - که «با وجود آن‌که بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است و پیش از آن، چند فرهنگ عربی به پارسی نوشته شده، مانند: *البلغة*، *تاج‌المصادر* بیهقی، *مصادر‌اللغت* زوزنی و *مرفاة‌اللغات*، لیکن اسامی بر پاره‌ای از این کتاب‌ها، از جهت کمیّت و بر پاره‌ای از جهت طبقه‌بندی خاص خود مزیت دارد.» (میدانی 1345: مقدمه) و نیز «ابن ابی‌الحدید» (متوفی 655 ه. ق) شارح *نهج‌البلاغه*، «صغانی» (چغانی) (متوفی 605 ه. ق) با دو تألیف مهم به نام‌های *مجمع‌البحرین* در دوازده جلد و *العیاب‌الزانی* مشتمل بر بیست مجلد که لغات برحسب حرف آخر مرتب شده‌اند. «ولی این کتاب به طوری که حاجی خلیفه در *کشف‌الضنون* می‌گوید ناقص مانده و تا اوایل حرف میم بیشتر نوشته نشده و این کتاب همان است که فیروزآبادی در تألیف *قاموس‌بدان* نظر داشته است.» (سلطانی 1373: 192)

از دیگر فرهنگ‌نویسان مهم این عهد، «جمال‌الدین مکرم»، مؤلف *لسان‌العرب* است که در این کتاب مجموعه‌ای از فرهنگ‌های تهذیب، محکم، *الجمهره* و *النهایه* را فراهم آورده است. (مکرم 1997، *المجلد‌الاول*: 6) «و از قرآن و احادیث و اشعار و خطب شواهد آورده است. این کتاب از بزرگ‌ترین قاموس‌های عربی و دقیق‌ترین آنها به شمار می‌آید، ولی ناقدان، در آن پاره‌ای پریشانی‌ها و تناقضات دیده‌اند؛ زیرا او به منابع مختلف بی‌آن‌که

آنها را با یکدیگر هماهنگ ساخته باشد، اعتماد کرده است.» (الفخوری 1374: 630-631)

قرن هشتم به واسطه ظهور فیروزآبادی نقطه عطفی در تاریخ لغت عرب به شمار می‌آید. این اندیشمند گرانقدر توانست در بیشتر دانش‌های عصر خود، به‌ویژه در علم لغت، از شهرت و اعتبار خاصی برخوردار گردد. وی، فرهنگ خود را قاموس نامید و شصت هزار ماده لغت را جمع‌آوری نمود، ابتدا آن را مبسوط و مفصل در ده مجلد تمام کرد، ولی بعدها برای استفاده همگان، بنا به توصیه «سخاوی» - دانشمند معروف - آن را خلاصه کرد.

این کتاب از نظر جامع بودن و سهولت در استفاده بر تمام کتاب‌هایی که تا عصر فیروزآبادی نوشته شده بود، برتری داشت. به همین دلیل در زمانی کوتاه، در کشورهای اسلامی منتشر شد و علما و فضلا بر آن شرح و تلخیص‌های فراوان نوشتند.

فرهنگ‌نویسی در هند

«از اوایل قرن هشتم تا شش قرن بعد؛ یعنی تا سده چهاردهم هجری قمری، هندوستان در فرهنگ‌نویسی جانشین ایران و آسیای میانه گردید. همان‌گونه که ایرانیان در زمان استیلای عرب، برای پاسخ‌گویی به نیازهای علمی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی خود، به تدوین فرهنگ‌هایی به زبان عربی پرداخته بودند، مردم شبه قاره نیز برای فرا گرفتن زبان غالب - که در آن روزگار زبان فارسی و فرهنگ ایران بود - ناگزیر شدند دست به تدوین کتاب‌های فرهنگ و دستور زبان بزنند.» (نوشه 1377، ج 4: 1964)

نویسندگان این فرهنگ‌ها یا از مردم شبه‌قاره بودند و یا از میان ایرانیانی که به آن‌جا کوچ کرده بودند. با تأمل در شیوه فن لغت‌نویسی در آن دیار، می‌توان نتیجه گرفت که دو دوره متمایز وجود دارد.

1- دوره پیش از بابریان یا مغولان هند (از قرن هفتم تا دهم) که در این عهد، همّت لغت‌نویسان بیشتر برای گردآوری هرچه بیشتر واژه‌ها بوده است.

2- دوره بابریان (سده دهم تا سیزدهم هجری) که «چون توجه صرفاً معطوف شعر بود و زبان و ادبیات را متعلق به شاعران می‌دانستند، بنابراین فرهنگ‌نویسان به زبان محاوره و مکاتبه توجهی نداشتند و فقط الفاظی را جمع می‌کردند که در شعر بدان‌ها سر و کار داشتند و برای این‌که به آسانی بتوانند قافیه‌ها را بیابند، ترتیب لغات براساس حرف آخر لغات بود.» (نقوی 1341: 15)

یکی از فرهنگ‌هایی که در این عهد به رشته تحریر درآمد، فرهنگ مؤیدالفضلا از «محمدبن لاد دهلوی» است که در سال 925 ه. ق به اتمام رسیده است. از زندگی و شرح حال مؤلف اطلاع دیگری در دست نیست. «این فرهنگ با استفاده از «صراح‌اللغه، تاج‌المصادر، شرفنامه، قنیة‌الطالبین، مؤائدالفوائد، شرح مخزن، لسان‌الشعرا، اده الفضلا، دستورالافاضل، زفان‌گویا، طب حقایق‌الاشیاء، فرهنگ‌علیمی، فرهنگ‌علی‌نیک‌پی، فرهنگ‌قواس و دیگر فرهنگ‌ها و کتب لغت در بیان معنی لغات عرب و فارس و روم و سمرقند و ماوراء و سند و ترک و غیر آن و

اصطلاحات شعرا و فقها و اطبا و سالکان و می‌خواران و مغنیان تهیه شده است» (همان: 67). این کتاب براساس حروف تهجی ترتیب یافته و هر حرف در یک باب و هر باب در سه فصل آمده است. در فصل اول، لغات عربی را به فارسی، در فصل دوم، لغات فارسی را به فارسی و در فصل سوم، لغات ترکی را به فارسی گزارش کرده است.

این کتاب، برای اولین بار در سال 1302 ه. ق در «کانپور» در دو مجلد چاپ شده و دومین بار نیز در مطبع «نول» کشور هند تجدیدچاپ شده که هر دو، چاپ سنگی است.

از آنجا که تاکنون تصحیح دقیق و پیراسته‌ای از این فرهنگ ارزشمند نشده و چاپ هند هم بدون در نظر گرفتن معیارهای صحیح و علمی در امر تصحیح و با افزودن‌ها و کم کردن‌های نابجا و بی‌دقتی‌های بسیار در ذکر مدخل‌ها و معانی لغات و حتی فصل‌های کتاب شکل گرفته است، بر آن شدیم تا ابتدا با در نظر گرفتن سه نسخه خطی با عنوان «مجلس»، «دانشگاه»، «آستان قدس» و نیز «چاپ هند» که در این جا با علامت اختصای «چ» از آن یاد شده است و با اساس قرار دادن نسخه مجلس - که قدیمی‌ترین نسخه به زمان مؤلف محسوب می‌شود - و نیز با روشی التقاطی، به تصحیح قسمت‌های عربی و ترکی این فرهنگ اقدام کنیم؛ سپس با ذکر مثال‌هایی چند، پاره‌ای از اشکالات و اشتباهات نسخه چاپی هند را یادآور شویم. در این راه سعی شد برای صحت گفتار خود تا حد امکان، از فرهنگ‌های گوناگون عربی و یا فارسی نیز یاری گیریم. این ایرادها را می‌توان به گونه‌هایی تقسیم کرد که عبارتند از:

ضبط نادرست مدخل

این اشکال که نمونه‌های نسبتاً زیادی را دربرمی‌گیرد، بدین صورت است که نویسنده نسخه چاپ هند در تشخیص حروف و نقطه‌های لغت دچار اشتباه شده است. به عنوان مثال، در کتاب‌الالف، باب السین، فصل فی‌العربی، واژه «اوس» را آورده به معنی «اسب که بور بود...»، درحالی‌که صحیح واژه، «ادبس» است. (فرهنگ المنجد: ذیل لغت ادبس ادبساساً الفرس). در همین کتاب، در فصل ترکی، واژه «ادم» را ذکر کرده به معنی فرزند که درست آن «ازم» است (لغت‌نامه فارسی: ذیل لغت ازم) و در کتاب السین، باب‌الهاء، فصل فی‌العربی نوشته: «سغنه، با غین معجمه، چربو کذا فی‌التاج». باتوجه به آنچه در نسخه‌های دیگر آمده، واژه یادشده، «سغنه» بوده که این‌گونه معنی شده بود: «با نون، چربو کذا فی‌التاج». همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، نویسنده عین را به غین معجمه تغییر داده و در ابتدای معنی نیز بر اشتباه خود تأکید ورزیده است. (سیاح 1382، ج 1: ذیل واژه سغنه). در کتاب المیم، باب القاف، دو مدخل را نادرست آورده است: اول «محداق» که به معنی کام و زبان یعنی جای چشیدن به کار رفته و دوّم «مزق» که به معنای بنده آمده است. کاملاً مشخص است که واژه‌های درست به ترتیب «مذاق» و «مرقوق» بوده که در نسخه‌های دیگر به همین صورت ثبت شده است. (همان: ذیل مذاق / مرقوق). در کتاب النون، در باب الظاء آورده: «نمظ: به ففتحین نوعی از فکندنی و گروه که بر یک کار باشند و

نیز به معنی طریق و گونه و بساط آید.» که طبق همه نسخه‌ها و حتی دیگر فرهنگ‌ها می‌بایست «نمط» باشد و در باب الطاء نیز ذکر شود. (غیاث‌اللغات: ذیل نمط). در کتاب الواو، باب الراء، فصل فی‌العربی، مدخل «وتر» را آورده و آن را چنین معنی کرده است: «بافتح و سوم روز از ایام عجوز و پشم و بالکسر طاق و کینه و نیز نام نمازی معروف که نزدیک ما سه رکعت است به یک سلام و نزدیک امام شافعی به دو سلام و به فتح یکم و کسر دوم و قیل: به فتح‌تین، زه کمان.» که طبق نسخه‌ی اساس و دیگر نسخه‌ها و توضیحاتی که نقل شده، واژه درست «وبر» است، به گونه‌ای که سایر فرهنگ‌ها نیز آن را تأیید می‌کنند. (سیاح 1382، ج 2: ذیل لغت وبر)

ذکر دو مدخل با دو معنی مختلف در یک مدخل

چنان‌که در کتاب الالف، باب القاف، فصل فی‌الترکی نوشته است: «اوجغلاق؛ سریر و اوحق، دیگ‌دان» و حال آن‌که «اوجغلاق» به معنی سریر و «اوحق» به معنای دیگ‌دان در نسخه‌های دیگر جداگانه آورده شده‌اند. در همین کتاب، باب‌الراء، فصل فی‌الترکی نوشته است: «غر: اسب پلنگ رنگ، اول عنصر، خاک» که «غر» و اول عنصر مدخل‌های جدایی هستند با معنای متفاوت. در کتاب الفاء، باب‌الکاف، فصل فی‌العربی ذیل واژه «فدک» نوشته است: «نام موضعی که ملکه آن فاطمه زهرا - رضی الله عنها - بودند، کذا فی‌الشرفنامه، اما در تاج، فرک با راء مهمله نام قریه‌ای است فذلک وزن کذلک عاقبت و حاصل چیزی و سربازار در حساب کذا فی‌القنیه و در شرفنامه است جمع حساب بعد تفصیل، اما معنی ترکیب پس از آن است». چنان‌که ملاحظه می‌کنید، کاتب نسخه چاپ‌هند، دو مدخل «فدک» و «فذلک» را که چه از نظر لغت و چه معنی با یکدیگر متفاوت هستند را در یک مدخل ادغام کرده است، حال آن‌که این مورد یادشده، در هیچ‌کدام از نسخه‌ها دیده نمی‌شود.

حذف مدخل دوم و ذکر معنی آن در ادامه مطلب قبل

به عنوان مثال در کتاب الباء، باب النون فصل فی‌العربی، در معنی «باطن» چنین نوشته: «اندرون چیزی و پنهان و الباطن اسماء الله - تعالی و در زفانگویا است: درخت سهجنه را گویند و در قنیه است: درختی است مثل سرو، منقول از خط مصنف شرفنامه منیری، اما جامع این کتاب یعنی قنیه، جایی نوشته دید، درختی است که به غایت نرم و نازک است، همدش لهجنه خوانند.» باتوجه به نسخه‌ی اساس و نسخه‌های دیگر و همچنین توضیحاتی که در بالا ذکر شد از «اندرون» تا «تعالی» «معنی واژه «باطن» است و از «زفان گویا» تا آخر معنی لغت «بان» است که حذف شده و معنی آن دنباله معنی لغت باطن آمده است. (غیاث‌اللغات: ذیل لغت‌بان). در کتاب السین، باب‌المیم، فصل فی‌العربی آورده است: «سم: زهر و سوراخ کردن و سوراخ گوش، فارسیان استعمال این کرده‌اند و قیل: سم: بهره و تیره که بیندازند و در فارسی، به معنی ترس و هیبت مستعمل است سم، جماعت». در این جا، نویسنده مدخل «سهم» را که در نسخه‌ی اساس و دیگر نسخه‌ها با فاصله چند مدخل ذکر شده، نیاورده و معنی آن را ادامه مدخل «سم» آورده است. همچنین در کتاب الصاد، باب‌المیم، ذیل لغت «صمصام» نوشته: «تیغ تیز و هر چیزی و میانه دل و در فرهنگ علی بیگی و فخر قواس به معنی باغ

است». معنی لغت صمصام تیغ تیز است و از "میانه دل" تا "باغ است"، مربوط به مدخل "صمیم" است که خود این واژه از قلم افتاده است. (همان: ذیل لغات صمصام و صمیم). عجیب‌تر از همه آن‌که در کتاب المیم، باب الرءاء، فصل فی العربی، سه مدخل "منذر"، "منشار"، "منشور" را با هم ادغام کرده که در اولی معنی را حذف کرده، در دومی، مدخل را و سومی را ضمن معنی آن، در ادامه آنها آورده و نوشته است: «منذر: بالكسر، اراه و نیز منشور گشادن مه و جعد موی سادات و در مؤاید به معنی فرمان و مجید است و در قنیه به معنی فرمان پادشاه است.»

تکرار یک مدخل

(الف) تکرار یک مدخل با دو معنی مشابه

در کتاب الالف، باب النون، فصل فی العربی دوبار مدخل «تقان» را تکرار کرده است که بار اول آورده: «تقان: کاری محکم کردن» و بار دیگر نوشته است: «تقان: استوار کردن»، درحالی‌که در نسخه‌ی اساس این مدخل فقط یک بار با همان معنی اولی آمده است.

(ب) تکرار یک مدخل با دو معنی متفاوت

در کتاب الجیم، باب الفاء، فصل فی العربی، ابتدا واژه جنادف را این‌گونه معنی کرده است: «شخصی که هر دو بازوی او، وقت رفتار بجنبد» سپس با فاصله شش مدخل دیگر آورده است: «جنادف: کوتاه و سطر». گفتنی است که این مدخل در نسخه‌ی اصلی و حتی نسخه‌های دیگر هم ثبت نشده است. در کتاب الحاء، باب الثاء، فصل فی العربی، دو بار با فاصله چهار مدخل، لغت "حرث" را معنی کرده است؛ در اولین نوبت طبق نسخه مؤلف فرهنگ نوشته: "کشت، کاشته"، اما در نوبت دوم که این مدخل را ذکر کرده، افزون بر تکرار همان معنی قبلی، توضیحاتی را افزوده است که نه تنها هیچ ارتباطی با معنای برگرفته از قدیمی‌ترین نسخه مؤیدالفضلا ندارد، بلکه در متون فارسی هم کاربردی نداشته است، چنان‌که نوشته است: «قرآن خواندن یا جمع مال کردن و لاغر کردن ستور و شتر از بسیاری رانند و سوزانیدن آتش». همچنین در کتاب القاف، باب الصاد، واژه "قیص" را دوبار پشت سر هم به تکرار آورده و ابتدا معنی کرده است: "چینه‌دان‌های مرغان" و برای بار دوم نوشته است: «"قیص: دندان افتادن از بن». البته در این جا هم، این مدخل به مانند حرث در هیچ یک از نسخه‌ها نیامده است.

عدم رعایت ترتیب الفبایی در ذکر مدخل‌ها

چنان‌که در کتاب الالف، باب القاف، فصل فی الترقی، مدخل "ایرماق" را بر "انفاق" مقدم آورده است. در کتاب الشین، باب الهاء، فصل فی العربی، مدخل "شعوده" را پیش از "شعله" آورده است. در کتاب المیم، باب الفاء، فصل فی العربی، ابتدا مدخل "جنادف" را آورده؛ بعد مدخل "جلف" و پس از این دو لغت، مدخل "جارف" را ذکر کرده و در کتاب المیم، باب اللام، فصل فی العربی، مدخل "منقل" را بر "مکلل" مقدم داشته

است.

جایگزینی مدخل‌ها

در مواردی مشاهده می‌شود که نویسندگان نسخه چاپی هند از ذکر مدخل‌هایی که «محمد بن لاد»، مؤلف مؤیدالفضلا در کتاب خود آورده، صرف نظر کرده و مدخل‌های دیگری را به جای آنها آورده است. چنان که نظیر آن را در نسخه مجلس - که نزدیک‌ترین نسخه به زمان مؤلف است - و دیگر نسخه‌ها هم نمی‌یابیم. به عنوان مثال، در کتاب القاف، باب الزاء، فصل فی‌العربی، به جای دو مدخل "قز" و "قدماز"، مدخل‌های "قرباز" - "قبادز" - "قفز" - "قمز" - "فوز" و "فهز" را آورده و یا در باب الصاد همین کتاب دو مدخل "قناص" و "قنیص" را ذکر نکرده و به جای آن، مدخل‌های "قنص"، "قوارص" و "قیص" را دوبار آورده است. همچنین در کتاب اللام، باب العین، به جای مدخل‌های "لایباع"، "لعماع" و «لفاع»، مدخل‌های "لاع"، "لامع"، "لذع" و "لع" را جایگزین کرده است.

عدم رعایت امانت در تألیف

هنگام تصحیح این فرهنگ به موارد بسیار زیادی برخوردیم که نویسندگان چاپ هند، افزون بر آنکه در هنگام خواندن و نوشتن نسخه خطی دچار اشتباهات و اشکالات زیادی شده که به پاره‌ای از آنها پرداخته شد، شرط امانت را که از مسائل مهم در امر کتابت به شمار می‌آید، در نظر نگرفته و با میل و سلیقه خود و گاه با مراجعه به منابع و کتاب‌های در دسترس خود، هر جا که خواسته از نسخه مؤلف مؤیدالفضلا کاسته و یا به آن افزوده که البته نوع دوم نسبت به نوع اول از بسامد بیشتری برخوردار است.

هر کدام از این انواع در موارد گوناگون به کار رفته که در این جا به آنها اشاره می‌کنیم.

الف) عدم ذکر مدخل و معنی آن

چنان‌که در کتاب التاء، باب الراء، فصل فی‌العربی پس از مدخل "تفاخر" و پیش از "تکفیر" سه مدخل و در کتاب القاف، باب الراء، بعد از مدخل "قمطر" دو مدخل را نیاورده است. همچنین در کتاب المیم، باب الالف، فصل فی‌العربی، بعد از واژه "مدارا"، پنج مدخل و بعد از واژه مسیحا، ده مدخل را ذکر نکرده است.

ب) حذف قسمتی از معنی اول و یا حذف معنی دوم

به‌طور مثال در کتاب الالف، باب الزاء، ذیل واژه "اعجاز" در نسخه اساس و نسخه بدل آمده است: «عاجز یافتن و عاجز کردن و معجزه را هم گویند»، اما در نسخه چ جمله اخیر نیامده است و یا ذیل واژه اشعار که بدین صورت معنی شده است: «بافتح، جمع شعر، بالكسر، نشانی کردن و آگاهانیدن». در نسخه چ هفت کلمه اخیر ذکر نشده است. در قسمت‌های دیگر هم از جمله کتاب المیم، باب المیم، فصل فی‌العربی، ذیل لغت "محرم" که در همه نسخه‌ها معنی دوم آن (احرام بندنده) هم ثبت شده، در نسخه چاپی هند نیامده است.

ج) افزودن باب و فصل

در این فرهنگ که برحسب حروف اول کلمه هر حرف در یک کتاب و براساس حروف آخر هر حرف در یک باب و هر باب در سه فصل عربی فارسی و ترکی مدوّن شده، در پاره‌ای از جاها، محمدبن لاد، مؤلف فرهنگ، باب‌ها و فصل‌هایی را به دلیل کاربرد نداشتن آنها در زبان و متون فارسی و یا به هر دلیل دیگر نیاورده است و کاتبان نسخه‌ها هم پس از وی به همان شیوه، ضبط و کتابت کرده‌اند، اما در موارد بسیار زیادی می‌بینیم که نویسنده چاپ هند، با استفاده از منابع و مراجع دیگر، باب‌ها و فصل‌هایی را افزون بر نسخه مؤلف اصلی آورده است و گویی او هدف و رسالت خود را که انتشار یک فرهنگ بوده است، از یاد برده و خواسته کاستی‌های فرهنگ مزبور را جبران کند و فرهنگی کامل‌تر از آن را ارائه دهد. به‌طور مثال در کتاب التاء، دو عنوان «باب الطاء» و «باب الظاء فصل فی العربی» را افزوده که اولی با چهل و دو مدخل و دومی با پانزده مدخل آمده است و یا در کتاب الجیم، «باب الهاء، فصل فی الترتکی» را با چهار مدخل اضافه بر دیگر نسخه‌ها آورده است. در کتاب الدال نیز «باب الحاء، فصل فی العربی» را با هشت مدخل و «باب الخاء، فصل فی العربی» را با نه مدخل اضافه کرده و در کتاب الضاد، نه باب را بر اصل نسخه افزوده است.

د) افزودن مدخل

افزون بر آنچه ذکر آن در بالا گذشت و گفتیم که نویسنده، باب‌ها و فصل‌هایی را با مدخل‌هایی چند بر فرهنگ افزوده است، در این جا نیز باید خاطر نشان کرد که در جای جای کتاب و در خلال باب‌ها و فصل‌های مختلف نیز، مدخل‌ها و یا لغات بسیاری گنجانده شده است، به‌گونه‌ای که در این زمینه شاهد افزایش یک تا بیست و اندی واژه دخیل نیز هستیم. به‌عنوان مثال در کتاب الالف، باب النون، فصل فی العربی، نویسنده بعد از واژه "اشنان"، دوازده مدخل (واژه) بیشتر آورده و یا در کتاب التاء، باب الشین، فصل فی العربی، بعد از مدخل "نفتیش"، بیست و دو واژه اضافه آورده است. همچنین در کتاب المیم، باب الظاء، فصل فی العربی، پیش از مدخل "محفوظ"، سه مدخل و پس از آن، شش مدخل دیگر نیز افزوده است.

ه) افزودن بر معنی لغت

با بررسی در زمینه معانی الحاقی موجود در چاپ هند که از تعداد قابل توجهی برخوردار است، دریافتیم این امر به چند دلیل عمده صورت گرفته که در این جا ضمن بر شمردن دلایل، به گونه‌های مختلف آن نیز خواهیم پرداخت.

- یکسان‌پنداری واژه‌ها با یکدیگر: در پاره‌ای از نمونه‌ها مشاهده می‌کنیم که نویسنده بدون توجه به لغت و معنی قاموسی آن، تنها به دلیل شباهت ظاهری که در هجا و آوا با لغت دیگری داشته است، معنی واژه دوم (دیگر) را نیز بر لغت اول افزوده، مانند واژه "باس" که در معنی آن نوشته است: «با باء تازی، قوت در حرب و عذاب، باک و دلیری و سختی و نیز باس، سخت شدن مرد در جنگ و دلیر شدن و بی‌خوف در هر کار و پاس با باء فارسی، محافظت و نوبت، استوار داشتن و چهارم حصه و روز و شب زیرا که روز و شب هشت پاس

است، و منزل گاه». چنان‌که ملاحظه می‌شود، معنی باس تا جمله «بی‌خوف در هر کار» است و از «پاس» تا «منزل گاه» مربوط به واژه‌ای دیگر و با معنایی متفاوت با باس است که می‌بایست لغت دوم و معنی آن در فصل فارسی گنجانده شود نه در فصل عربی و به همراه باس، زیرا هرگز در زبان عربی و یا فارسی این دو کلمه به جای یکدیگر به کار نرفته‌اند و ابدالی هم در حروف آنها صورت نگرفته است. نمونه دیگر، واژه «صلابه» است که در همه نسخه‌ها چنین معنی شده است: «بافتح، درستی و سختی»، اما در نسخه «چ» به دلیل اشتباهی که نویسنده مرتکب شده و صلابه را با صلابه همانند تصور کرده، بدین‌گونه به معنی صلابه افزوده و نوشته است: «و بالکسر، سنگی به دست گیرند و به آن دارو ساید و سنگی پهن که بر سر آن دارو ساید و هرچه به آن دارو ساینند و هاون دسته را هم گویند.» (ر.ک. به: رامپوری 1363: ذیل لغات صلابه / صلابه)

- لحاظ کردن تلفظ‌های دیگر برای لغت: مؤلف فرهنگ، در مواردی یک واژه را به ویژه در فصول عربی، تنها با یک یا دو تلفظ که بیشتر رواج داشته، در نظر گرفته و معنی یا معنی‌های آن را ثبت نموده که در همه نسخه‌ها به جز «چ» به همین صورت آمده است. در چاپ هند با ذکر سایر اعراب‌های کلمه و معانی آنها، بر معنی واژه افزوده است. به طور مثال در نسخه «م» و دیگر نسخه‌ها به استثنای «چ» آمده است: «علی، بالضم، بلندی و بزرگواری»، اما «چ» با لحاظ کردن حرکت فتحه بر حرف اول این کلمه، اضافه کرده: «و علی، بالفتح، بلندپایه و نام پدر امیرالمؤمنین حسن و حسین - رضی الله عنهم» و در نسخه‌های دیگر ذیل واژه سحر نوشته است: «به فتحین، آخر شب و به کسر اول و سکون دوم، جادو»، «چ» در ادامه افزوده: «و نیز به ضمین، شش آدمی و غیر آن».

- افزودن مترادف‌ها در معنی: در بعضی جاها که مؤلف فرهنگ، جانب اختصار را رعایت کرده و از آوردن معانی مشابه خودداری کرده، نویسنده چاپ هند، آنها را نیز دنباله معنی آورده است، به عنوان مثال در معنی دلال آمده: «بالکسر، ناز و حسن»، «چ» اضافه کرده: «و کرشمه»، و عصیان هم که بدین‌گونه معنی شده بود: «نافرمانی»، در نسخه «چ» چنین آمده است: «بی‌فرمانی و بی‌فرمانی کردن و گناه کردن».

- توضیحات اضافی: از نمونه‌هایی از این دست، چنین برمی‌آید که نویسنده چاپ هند، توضیحات مؤید/الفضلا را برای یک لغت یا پیرامون یک شخصیت، کافی ندانسته و با مراجعه به منابع دیگر، به توضیح و شرح بیشتری پرداخته است. چنان‌که در نسخه اساس (م) و سایر نسخه‌ها به جز «چ» ذیل واژه «امیرالنحل» آمده است: «یعنی امیرالمؤمنین علی - کرم الله - و نحل جمع نحله است و معنی آن دین است، کذا فی الشرفنامه و به فتح نون و سکون حاء پادشاه - مگس شهد مگسان دیگر تا جمع آن کند». در نسخه «چ» چندین عبارت افزوده را در ادامه معنی یادشده، آورده و نوشته است: «و آن، یک مگس می‌شود و مقداری بزرگ از مگسان دیگر. همه مگسان، تابع آن مگس می‌باشند و آن مگس درون خانه می‌باشد و مگسان دیگر می‌روند و در اطراف برای آوردن شهد می‌پرورند، آن مگس را به محافظت می‌دارند؛ باقی دیگر همین خودی خود می‌نمایند و

می‌روند و می‌آیند و شهدها می‌دهند و می‌گویند: در بالادست، این امرالنحل را جهاز می‌دهند مر دختران را» و در قرآن: «فاوحی ربک الی النحل» ای: وحی کرد پروردگار تو، به سوی شاه مگس، معروف آمده است، از آن همین امیرالنحل مراد است و آن الف و لام، برای عهد است نه استغراق که دیگران تابع وی‌اند، در خور و حینند.» همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، نویسنده، با نقل این همه توضیح که چندان هم لازم نمی‌نماید، نه تنها باعث اطناب شده، بلکه شرط امانت‌داری به متن را هم کاملاً نادیده انگاشته است؛ البته، در پاره‌ای مدخل‌ها، سخن را در مقایسه با نمونه بالا، کوتاه‌تر آورده و طی یک یا دو جمله، توضیح بیشتر را به اصل متن وارد کرده است، به طور مثال ذیل واژه «زینب» که آمده بود: «درخت خوش‌بوی و خوش منظر... و نیز نام حرم حضرت رسالت - صلی الله علیه و سلم» در نسخه «چ» ادامه مطلب، چنین افزوده شده است: «و نیز نام دختر علی - علیه السلام - که در حباله نکاح جعفر طیار بود» و یا پیرامون شخصیت «هجیر» که در همه نسخه‌ها به جز «چ» نوشته شده بود: «نام پهلوانی ایرانی پسر گودرز، برادر گیو که سهراب او را گرفت کذا فی الشرفنامه»، در «چ» با این توضیح بیشتر می‌خوانیم: «در جنگ دوازده رخ، هجیر، کهرم، پهلوان افراسیاب را در میدان کشته.»

- افزودن معانی ثانوی لغت: در تبیین بعضی لغات عربی که مؤیدالفضلا به معنی یا معانی که در زبان و متون فارسی بیشتر متداول بوده، پرداخته، چنان‌که در نسخه اساس (م) و سه نسخه دیگر هم تصریح شده، نویسنده چاپ هند، بدون توجه به حفظ متن در کار خود، معانی ثانوی لغت را نیز افزوده است، چنان‌که در معنی «تهذیب»، در سه نسخه خطی آمده: «پاکیزه کردن»، اما «چ» در دنباله کلام افزوده است: «و آراستن نظم و نثر و امثال آن» و ذیل واژه «سطر» که در آن نسخه‌ها نوشته شده: «خط»، نویسنده چاپ هند، با مراجعه به فرهنگ تاج‌المصادر چنین اضافه کرده است: «و فی التاج، الصف من الشی و کالکتاب و الشجر و غیره و الخط و الکتابة و یحرک فی الکل». از دیگر نمونه‌ها، معنی واژه «هدر» است که در آن نسخه‌ها ذکر شده: «به فتحتین، باطل» و «چ» افزوده است: «هرزه شدن حق کسی و بیهوده شدن خون کسی، جوش زدن شراب و شیر و اماهیده شدن و باطل شدن.»

درست است که این معانی الحاقی که تنها در نسخه «چ» وارد شده است، در مواردی در بین مردم و یا اهل فن کاربرد داشته، اما صحبت ما بر سر این است که آیا نویسنده مزبور، قصد داشته به انتشار یک فرهنگ که پیش از وی به وسیله محمد بن لاد تألیف شده بود، همت گمارد، یا خود برای چاپ فرهنگی جدیدتر و کامل‌تر اقدام کند؟

(و) نقل معنی دیگر به جای معنی اصلی

در فرهنگ منتشرشده در هند، معنی بعضی از لغات با آنچه در سه نسخه «مجلس»، «دانشگاه» و «آستان قدس» آمده، متفاوت می‌نماید که گاهی با یک‌دیگر تشابه معنایی دارد؛ مانند لغت «الفاظ» که در نسخه‌های مزبور چنین معنی شده است: «بالکسر، لازم شده و مداومت کردن بر چیزی»، اما «چ» آورده است: «ملازم گرفتن

و ملازم شدن و الحاح و مبالغه کردن»، ولی در بیشتر موارد از نظر معنا، هیچ وجه اشتراکی بین آنها وجود ندارد؛ به عنوان مثال در سه نسخه، ذیل واژه «رق» آمده است: «بافتح، کاغذ و پوستی که بر آن نویسند و جز آن و بالکسر بندگی» و «چ» آورده است: «تان نرم و تنک و زمین نرم و بنده». نسخه‌های خطی در معنی واژه «سکاک» نوشته‌اند: «نویسنده و در تاج، کار دگر است»، اما چاپ هند، به احتمال زیاد با استناد به منابع دیگر نوشته است: «بافتح و التشدید، سوراخ کژدم و چاه تنگ و دارویی است خوش بوی». لغت «نقار» که در آن نسخه‌ها معنی شده: «بالکسر، کینه، مشتق از تنقیر، بازکاویدن از چیزی»، در «چ» معنی شده است: «بافتح و التشدید، به منقار سوراخ‌کننده و به منقار دانه برچیننده و منقار بر درخت زنده».

از دقت در همه نمونه‌های بالا، چنین برمی‌آید که نویسنده چاپ هند، معنایی را که «محمد بن لاد» در فرهنگ مؤیدالفضلا ذکر کرده، نپسندیده و به سراغ فرهنگ و منبع دیگری رفته و از روی آن نوشته است؛ اما در بسیاری از موارد هم مشاهده می‌شود که این تفاوت‌های آشکار در معنا، نه یک امر سلیقه‌ای بلکه برخاسته از بی‌دقتی و سهل‌انگاری کاتب در خواندن نسخه بوده است. ذکر نمونه‌هایی از این قبیل، می‌توان صحت گفتار ما را تأیید کند. به طور مثال مدخل «هتمام» که در نسخه‌های دیگر بدین صورت معنی شده: «اندوهگین و تیمار داشتن»، در چاپ هند، به جای مصدر اخیر، با تسامح در حروف و نقطه‌ها، نوشته شده است: «به نماز داشتن». در معنی واژه «حفده» به جای نبیره نوشته شده است: «نیزه». در واژه «رهن» و «رهین» نیز به جای گرو کرده، گروه گروه معنی شده است (سیاح 1382، ج 1: ذیل لغت رهن). در پایان معنی «علقم» که در سه نسخه به نقل از «قنیه» آمده است: «خربزه»، نویسنده چاپ هند «زیره» را ثبت کرده که کاملاً اشتباه است (لغت‌نامه فارسی: ذیل لغت علقم). در ذیل مدخل «سقطی» که در نسخه‌های مزبور نوشته شده: «پرسی فروش»، در «چ» ذکر شده است: «پیر می‌فروش». در تتمه معنی واژه کاخ در «چ» چنین آمده است: «و در ادات به معنی گاوآبی است» و حال آن‌که صحیح آن که در نسخه‌های دیگر هم آمده «کاروان» است. (همان: ذیل لغات کاروان و کاربان). در تتمه معنی واژه «لخلخه» به جای کافور بامی نوشته: «کافور نامی». (فرهنگ غیاث‌اللغات، ذیل لغت لخلخه). ذیل واژه «لهنه»، به جای «نهاری» نوشته: «بیماری». (همان: ذیل لغت لهنه) و در معنی منطوق، به جای این که بنویسد: کمر و زبان، نوشته: «کم زبان». (همان: ذیل لغت منطوق).

تفاوت‌هایی از این قبیل که در واقع باید آنها را اشتباه فاحش کاتب در امر کتابت نامید، گاه چنان از سر بی‌دقتی و بی‌سلیقه‌گی صورت گرفته که نه تنها جمله بی‌معنی می‌شود، بلکه بسیار مضحک و عجیب هم می‌نماید، به طوری که در معنی «حبشه» که در اصل بوده: «نام ولایتی است که مردمان آن جا، بغایت سیاه می‌شوند» به جای کلمه مردمان نوشته است: «مرغان». در معنای واژه «الجلاج» ذکر کرده: «مرد متردد که دربانیش نگیرد در سخن کذا فی التاج»، کاملاً واضح است که صحیح آن بوده است: «مرد متردد که زبانیش بگیرد در سخن...» (فرهنگ المنجد: ذیل لغت الجلاج). در معنی «غلق» به جای ترکیب در بسته، چنین ثبت کرده:

«اوربسته» که اصلاً معنی نمی‌دهد. در ذیل لغت «مرید» در پایان توضیحات آورده: «و با لفتح، دیو ستنبه، و خرماده در سر سجاده»!!! در صورتی که اصل آن که در دیگر نسخه‌های خطی هم ذکر شده، چنین بوده است: «خرما در شیر نهاده» (فرهنگ لاروس: ذیل لغت المرید). نظیر آن را در معنی مدخل «مایع» نیز می‌بینیم که به جای «خرما در بخت آمده»، ثبت کرده: «خرما ده رسخت آمده».

ز) معادل‌سازی لغات و ترکیبات عربی

در بسیاری جاها، مؤلف مؤید/الفضلا، محمد بن لاد، هنگام معنی لغات عربی با مراجعه به فرهنگ‌های عربی به عربی، جمله و یا عبارت عربی را به عینه نقل کرده است که کمابیش، نسخه‌نویسان هم آنها را روایت کرده‌اند، اما نویسنده چاپ هند هر جا که موفق به خواندن و درک درست مطلب نشده، بدون مراجعه به مرجع و منبع، لغات و یا ترکیبات دیگری را جایگزین کرده که معنای آن کاملاً متفاوت و یا حتی متغایر منظور نویسنده شده است. به عنوان مثال ذیل واژه «اوباش» نوشته است: «بالفتح؛ جماعه المتفرقون من ضرب الناس یعنی مردمان اصالت‌دار از هر جنسی که به هم آیند کذا فی التاج و در قنیه مردم اصیل به هم از هر جنس آمیخته و قیل مردم عوام و کمینه». در این جا کاتب در خواندن جمله عربی «لا اصل لهم» که بعد از «الناس» آمده دچار اشکال شده و چنین معانی اشتباه و ضد و نقیضی را آورده که کاملاً خلاف مقصود است. ذیل واژه «صرفه» که در نسخه اصل و دیگر نسخه‌ها بدین گونه معنی شده بود: «یکی از منازل قمر، سمیت صرفه لا نصرافه البرد و اقبال الحر»، به جای کلمات «سمیت»، «شمسیت» و به جای «الحر»، «الخير» را ثبت نموده که کاملاً اشتباه و بی‌معنی شده است. ذیل واژه «عرض» در جمله عربی «عرضه الرجل، جسمه» به جای «جسمه» به نادرست نوشته است: «چشمه» و یا در توضیح قسمتی از واژه «عهده» به جای «ما ادرک فیه» نوشته: «ما ادر کته که». در معنی واژه «قلزم» به جای این جمله ساده و متداول «مشتقة من القلزم» که در توضیح بیشتر لغات عربی وجه اشتقاق آن گفته می‌شود، جایگزین کرده است: «مشتقة من القازمه» و یا در معنی «کامل» آورده: «تمام را گویند و نام اسب سابق که بود مربنی النفس را» که صحیح کلمه اخیر «بنی امرؤ القیس» بوده است. در انتهای معنی «کوکب» که در نسخه‌های دیگر آمده است: «کوکب الشیء معظمه»، در نسخه «چ» به اشتباه نوشته شده است: «کوکب آتش معظمه». همچنین در ذیل واژه «هیت لک» چون نتوانسته متوجه لغت عربی «هلم» در معنی بشود، این گونه معادل‌سازی کرده و آن را تبدیل به ترکیبی فاقد معنی نموده است و نوشته است: «ای هم سا، درین مذکر و مونث و جمع و مفرد برابر است».

خط حروف فصول با یکدیگر

به عنوان مثال، در چاپ هند در «کتاب الباء التازی فصل فی التریکی، نویسنده حرف «پ» فارسی را به جای «باء» تازی و این لغت را با این معنی آورده است: «پنک: با باء فارسی، نیلوفر و نزد صاحب کنزاللغات، گلی است که همواره روی او به سوی آفتاب باشد، هند سورح نکهی نامند و پرک بمثله» و یا در کتاب الجیم، فصل

فی‌الترکی، سه مدخل را با حرف «چ» ذکر کرده است: «چقوق: مرغی که نغمه خوب ندارد / چقماق و چقمق: کلاهما، بالفتح و با جیم فارسی، چخماخ یعنی آتش زنه / چماق: گرز شش پره».

نتیجه

از آنجا که فرهنگ‌نویسی، وسیله‌ای ارتباطی بین ملت‌ها و نیز پلی میان گذشته و آینده مردم به‌شمار می‌آید، پرداختن به آن، در هر زمان امری ضروری است، اما این کار مهم، افزون‌برآن‌که نیازمند همتی عالی است، دانش، دقت و حوصله بسیاری را نیز می‌طلبد. خوشبختانه بسیاری از فرهنگ‌نویسان ما، خواه آنان که پس از ظهور دین مبین اسلام، به تدوین و تبیین لغات عربی پرداختند و خواه آنان که در ایران و یا در دیار هند به جمع‌آوری و تألیف واژه‌های فارسی عربی و ترکی اقدام ورزیدند، از چنین ویژگی‌هایی برخوردار بودند.

باتوجه به این‌که در گذشته کاتبان و نسخه‌نویسان نقش بسیار مؤثری در چگونگی توزیع و نشر یک اثر ادبی داشته‌اند و امروزه، این رسالت عظیم و فرهنگی بر دوش مصححان و ناشران آثار است، بنابراین می‌بایست ضمن داشتن خصوصیات یاد شده، از صفت امانت‌داری نیز برخوردار باشند تا آن‌چه را نویسنده فرادید داشته، به انجام رسانند. طبیعی است که این امر، درباره لغت‌نامه‌ها با حساسیت بیشتری دنبال شود، زیرا در غیر این صورت افزون بر آن‌که هدف مؤلف به تحقق نمی‌پیوندد، موجب بروز بسیاری از خطاها و اشتباهات نیز در زبان فرهنگ و ادبیات یک ملت می‌گردد و به تبع آن، با انتقال به فرهنگ‌های بعد از خود و ایجاد تناقض با متون ادبی، علمی و فرهنگی، مردم را در درک و بهره‌مندی از آثار مکتوب گذشته با اشکال و ابهام روبه‌رو می‌سازد.

در این راستا، با تصحیح فرهنگ مؤیدالفضلا تألیف محمدبن لاد دهلوی که براساس حروف الفبایی، در سه فصل عربی، فارسی و ترکی به سال 925 هجری قمری تدوین شده است و مقایسه سه نسخه خطی موجود و اساس قرار دادن قدیمی‌ترین نسخه به زمان مؤلف (مجلس) و نیز کتابی که طی دو جلد، در سال 1302 ه. ق در کشور هند به چاپ رسیده است، با ذکر نمونه‌هایی چند نشان دادیم که چگونه نویسنده چاپ هند با دخل و تصرف‌ها، افزودن‌ها و کاستن‌های نابجا - که گاهی از سر بی‌دقتی و سهل‌انگاری و در بعضی موارد برخاسته از عدم آگاهی کافی نسبت به پاره‌ای از مدخل‌ها و معانی بوده است - این فرهنگ ارزشمند را از مسیر خود خارج ساخته است. بدیهی است که این ضعف و خلل‌ها و نادرستی‌هایی که در چاپ هند مشاهده می‌شود، کمابیش در فرهنگ‌های بعدی مانند لغت‌نامه - که به عنوان یکی از منابع خود، مستقیماً از همین نسخه چاپی بهره برده است - راه یابد که البته این مسأله خود نیازمند بررسی‌ها و مقاله‌های دیگری است.

کتابنامه

انوشه، حسن. 1377. *دانشنامه ادب فارسی*. چ 1. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

برهان قاطع.

زوزنی، ابو عبدالله حسین بن احمد. 1374. *المصادر*. به اهتمام تقی بینش. چ 2. تهران: البرز.

سلطانی، سلطان علی. 1373. «تدوین لغت تازی به وسیله ایرانیان». مقدمه لغت نامه دهخدا.
سیاح، احمد. 1382. فرهنگ بزرگ جامع نوین عربی به فارسی. چ 4. تهران: اسلام.
شهیدی، سیدجعفر. 1373. «بحثی درباره کتاب العین و مؤلف آن». مقدمه لغت نامه دهخدا.
فاخوری، حنا. 1374. تاریخ ادبیات زبان عربی. ترجمه عبدالمحمد آیتی، چ 3. تهران: توس.
فرهنگ المنجد.
فرهنگ غیاث اللغات.
فرهنگ لاروس.

لاد دهلوی، محمد. فرهنگ مؤیدالفضلا. نسخه خطی مجلس، به شماره 873.
_____ . فرهنگ مؤیدالفضلا. نسخه خطی دانشگاه، به شماره 3789.
_____ . فرهنگ مؤیدالفضلا. نسخه خطی آستان قدس، به شماره 2557.
_____ . فرهنگ مؤیدالفضلا. بی تا. چاپ سنگی هند. کانپور: مطبع نول.
لغت نامه فارسی.

مکرم، جمال الدین محمد. 1997. لسان العرب. الطبعة الاولى. دار بیروت.
میدانی، ابوالفتح احمد بن محمد. 1345. السامی فی الاسامی. چ 1. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
نقوی، شهریار. 1341. فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان. تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ.